



# کشف فردیت در داستان جوجه اردک زشت

O سید محمد طلوعی برارنده



عنوان کتاب: افسانه‌های مردم دنیا - ۱۰  
(۱۰ قصه گزیده از هانس کریستیان آندرسن)  
نویسنده: هانس کریستیان آندرسن  
مترجم: محسن سلیمانی  
ناشر: نشر افق  
نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۲  
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه  
تعداد صفحات: ۹۵ صفحه  
بها: ۶۵۰ تومان

عنوان کتاب: قصه زندگی من  
نویسنده: هانس کریستیان آندرسن  
مترجم: جمشید نوایی  
ناشر: نشر نی  
نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۳  
تعداد صفحات: ۱۳۶ صفحه  
بها: ۱۲۵۰ تومان



است. در هند، قو نماد روح جهانی یا تجربه درونی خداست، ولی «در اکثر داستان‌های ایرانی که تحت تأثیر مکتب شیعه هستند، پرنده هدف نیست، بلکه قهرمان باید آن را بزند تا به هدفی که پشت پرنده است برسد.»<sup>۱</sup>

طبق سنت داستان‌های ایرانی، باید به پشت معنی نهفته «پرنده‌گی»، در داستان جوجه اردک زشت رجوع کنیم؛ از این که بط خود نماد چیست، بگذریم و به جایی برسیم که اردکی روی تخم‌هایش خوابیده و حوصله‌اش سررفته. همه جوجه‌هایش به دنیا آمده‌اند، الا تخمی بزرگ. جوجه اردک ابتدا فریبی بیش نمی‌نماید و بزرگی تخم و دیرآمدگی‌اش، موجب می‌شود که ظن غیر خودی بودن را همراه داشته باشد؛ جوجه کوكوبی که با فریب، بین تخم‌های پرنده دیگری گذاشته شده.

قابل انکار است و بی‌شک، کوكوبی که خود را جوجه اردکی زشت می‌بینند، بعد از خواندن داستان، به سمت آب می‌دوند تا خودشان را قوی زیبایی بیابند.

## جوجه کوكو

در داستان‌های رمزی، پرنده نشانه نجات‌یافتگی یا حرکت به سمت رهایی است. در داستان‌های عرفانی، پرنده نماد وحدت و حقیقت است؛ سیمرخ در بال‌هایش همه رنگ‌های جهان را دارد و وقتی بال می‌گشاید، افق تاریک و تاریک‌تر می‌شود و نور خورشید کور. در عرفان گنوسی، ققنوس نشانه مسیح است که بعد از هزاره‌ای از خاکستر خویش برمی‌آید و جهان را نجات می‌دهد. در نمادهای کیمیاگری نیز ققنوس، نشانه آفرینش مجدد و سمبل اکسیر

داستان جوجه اردک زشت، از معروف‌ترین داستان‌های هانس کریستیان آندرسن است و این شهرت را نه به سبب طرح ساده و آسان فهم خود، بلکه به دلیل همگرایی با ذهن جست‌وجوگر مخاطبان به دست آورده.

داستان جوجه اردک زشت، داستانی «خودشناسانه» است و این حکمی است که سعی می‌کنم در طول مقاله، آن را تبیین کنم؛ این که چه طور جوجه اردکی در پی شناخت خویش برمی‌خیزد و زشتی صورتی‌اش را به زیبایی، بی‌پناهی‌اش را به آرامش و طرد شدگی‌اش را به مقبولیت عام تبدیل می‌کند. این که چطور هانس کریستیان آندرسن، سال‌ها پیش از نظریه‌های یونگ، تلاش برای نزدیک شدن به مرکز درونی وجود، «خود»<sup>۲</sup> را آغاز می‌کند. اشتیاقی که داستان برای دستیابی به «من»<sup>۳</sup> حقیقی ایجاد می‌کند، غیر



جوجه اردک زشت از تخم بزرگتری بیرون می‌آید و دیرتر از سایر جوجه‌ها. این‌ها پیش از قیافه‌اش او را نزد جامعه / گروه همسانان، خاص می‌کند. توجهی که ابتدا مادر به این تخم می‌کند، سبب می‌شود که نوزاد متولد شده، ویژه جلوه کند و پس از آن که متولد می‌شود، زشتی‌اش بیشتر توی چشم می‌زند. هر چند جوجه اردک شنا کردن بلد است که از عهده امتحان همسانی برمی‌آید، نزد افراد گروه، هم چنان غیر خودی باقی می‌ماند (پذیرفته شدن توسط گروه همسانان، در کودک نیز با کنترل عضلات دفع شروع می‌شود؛ امتحانی برای پذیرفتگی جمعی، چنان که شب ادراری و عدم کنترل بر مدفوع از بزرگسالان پذیرفته نیست و این‌ها دروازه‌های ورود به حوزه‌های اجتماعی‌اند.)

جوجه اردک پس از وارد شدن به گروه همسانان، دچار ناهمگونی است. او زشت است و بعد از حمله‌های پراکنده گروه، از سوی خانواده نیز طرد می‌شود. اگر چه خانواده (مادر به عنوان نماد نهاد اجتماعی مدافع) او را در ابتدا می‌پذیرد، بنا به ضرورت همسانی با گروه، او طرد می‌شود. به این ترتیب، جوجه اردک زشت محکم‌ترین سد دفاعی در برابر اجتماع را از دست می‌دهد و حالا عریان در مقابل دنیا قرار گرفته.

#### تنهایی در میان جمع

اولین آموزه‌های جوجه اردک، آشنایی با نظام طبقاتی اجتماعی است؛ اصالت به واسطه خون اسپانیولی و احترام جمع به نشان‌های اصالت. جالب آن که اردک والا مقام ماده است (در دنیای مادرسالار اردک‌ها هیچ بعید نیست که عالی‌مقام‌ترین فرد ماده باشد) و اردک مادر در مقابل، از نرینگی جوجه زشت می‌گوید و این که جهان پیش روی اردک زشت، چندان اهمیتی به زیبایی او نمی‌دهد. به عبارتی، زشتی جوجه‌اش را به جنسیت او پیوند می‌دهد (این زخم جایی سر باز می‌کند که جوجه اردک به دسته‌ای از اردک‌های وحشی می‌رسد و آن‌ها به شرطی که نخواهد زنی از بین‌شان بگیرد قبولش می‌کنند). سرکوب فردیت جوجه اردک از سوی گروه همسانان، اولین دریاچه‌های تنهایی جوجه اردک زشت یا به عبارتی چرخه آگاهی به فردیت را باز می‌کند. از این به بعد، همه چیز به سمتی می‌رود که جوجه اردک به خودش رجوع کند. او از سر پرچین می‌گذرد و به دسته اردک‌های

## داستان جوجه اردک زشت، داستانی «خودشناسانه» است و این حکمی است که

سعی می‌کنم در طول مقاله، آن را تبیین کنم؛ این که چه طور جوجه اردکی در پی شناخت خویشتن برمی‌خیزد و زشتی صورتی‌اش را به زیبایی، بی‌پناهی‌اش را به آرامش و طرد شدگی‌اش را به مقبولیت عام تبدیل می‌کند

اولین آموزه‌های جوجه اردک، آشنایی با نظام طبقاتی اجتماعی است؛

اصالت به واسطه خون اسپانیولی و احترام جمع به نشان‌های اصالت.

جالب آن که اردک والا مقام ماده است (در دنیای مادر سالار اردک‌ها

هیچ بعید نیست که عالی‌مقام‌ترین فرد ماده باشد) و اردک مادر در مقابل،

از نرینگی جوجه زشت می‌گوید و این که جهان پیش روی اردک زشت،

چندان اهمیتی به زیبایی او نمی‌دهد. به عبارتی، زشتی جوجه‌اش را

به جنسیت او پیوند می‌دهد

نمی‌آید. اجتماع انتظار کاربری از عضو مورد حمایت خود را دارد؛ می‌خواهد که در مقابل خدمت مورد استفاده، خدماتی ارائه شود و این اولین برخورد هر اجتماع با عضو جدید است؛ خدمات پایاپای در شکل حداقلی‌اش. این در حالی است که حتی حق ابراز عقیده از جوجه اردک سلب می‌شود. او نباید حرف بزند؛ چون هیچ کاری از دستش برنمی‌آید. او نباید آن چه را بیرون از این خانه لق دیده، به یاد بیاورد؛ چون جهان مفروض این اجتماع همین خانه است و او که نه حال را دارد، نه آینده را حداقل می‌خواهد لذت‌های کوچکش را نگه دارد. شنا کردن در آب و شیرجه زبر آب، مفری کوچک برای حفظ فردیت اوست.

پس به جای پذیرفتن نقشی عمل‌گرا در اجتماعی که تنها نقش‌های پیش تعریف شده را می‌پذیرد (که اساسی کارکرد گرا دارند، مثل فرفر کردن و تخم گذاشتن)، به تنهایی و بی‌پناهی خودش برمی‌گردد؛ جایی که نقشش را خودش پی ریخته باشد. او رفتن به درون دنیای پهناور، با همه سختی‌اش را به تن سپردن نقشی عمل‌گرا ترجیح می‌دهد. این ترجیح ارتباط مستقیمی با «خود» جوجه اردک دارد.

او یک «قو» ست؛ پرندهای که اساساً نقشی کریتیک دارد. البته قهرمان قصه، هنوز از خود واقعی‌اش بی‌خبر است و بنابراین به ناخودآگاه‌اش پناه می‌برد.

#### فرآیند فردیت

«زمستان خیلی سردی بود. اردک برای این

وحشی می‌رسد؛ در آن جا هم فردیتش سرکوب و خودش به حاشیه رانده می‌شود، ولی گسستگی از گروه همسانان و خانواده آن قدر ضعیفش کرده که تنها به نوشیدن آب مرداب راضی است. سهمی که او از جهان می‌خواهد، رابطه‌ای مستقیم دارد با بنیان‌های اجتماعی‌ای که دیگر از حمایت‌شان برخوردار نیست. او تمام بنیان‌های شخصیت خود را از دست می‌دهد و از طرفی، زشتی‌اش هر امیدی را برای آینده سلب می‌کند. او به سبب زشتی، تنها خواهد ماند و این چیزی است که غازه‌های نر جوان با تمسخر به یادش می‌آورند. زشتی اون نه تنها امروزش را تباہ کرده که آینده‌اش را نیز به باد می‌دهد.

درست در همین لحظه ناامیدی است که درهای شناخت به فردیتش باز می‌شود؛ سگی به سمت جوجه اردک می‌آید و به سبب زشتی او می‌رود. این که سگ به سبب زشتی، از او گذشته یا این که نوعی برابر نهاد تدافعی ناخودآگاه در برابر زشتی است، چندان مهم نیست. از این به بعد، دیگر جوجه اردک با زشتی‌اش کنار می‌آید و به خود می‌گوید: «آه خدا را شکر! آن قدر زشتم که حتی سگ هم مرا به دندان نمی‌گیرد!»

#### زیبایی پراتیک و عمل‌گرایی کریتیک

جوجه اردک زشت به هیچ دردی نمی‌خورد؛ نه می‌تواند تخم بگذارد، نه مثل گربه به پشتش قوس بدهد و جرقه تولید کند. حالا که پیرزن او را اشتباه گرفته و در خانه‌اش نگه داشته، مشکل اصلی جوجه اردک این است که به هیچ‌کاری



### پی نوشت‌ها:

1- Self

2- ago

۳ - فرآیند فردیت در افسانه‌های پریان، مری لویزه. فون فرنس، ترجمه زهرا قاضی، شرکت انتشار، چاپ اول ۱۳۸۳، صفحه ۱۸۲.

۴ - با ضرب المثل آب پشت اردک ریختن، بی‌غیرتی و بی‌رگی را به اردک نسبت داده‌اند. در تمثیل‌ها اردک نماد بی‌خبری، میل جنسی و قدرت تطابق (به سبب داشتن توانایی پرواز، شنا و زیستن در خشکی) نیز آمده.

۵ - ۱۰ قصه گزیده از هانس کریستیان آندرسن، هانس کریستیان آندرسن ترجمه محسن سلیمانی، نشر افق، چاپ دوم ۱۳۸۲، صفحه ۲۹.

۶ - همان، صفحه ۳۳.

۷ - حاتم در حمام بادگرد غرق می‌شود و دستش را به گنبد مرکزی حمام می‌زند، ناگهان خودش را میان بیابان می‌بیند. با آن که بر در حمام نوشته بود که چه عاقبتی در پی حاتم است، اما او به این ورطه درآمد.

۸ - فرآیند فردیت در افسانه‌های پریان، صفحه ۹۹.

۹ - رساله در تاریخ ادیان، میرچا الیاده، ترجمه جلال ستاری، سروش، چاپ اول ۱۳۷۲، صفحه ۲۰۹.

جوجه اردک را به خانه می‌برد، اما اردک که نمی‌خواهد دوباره درگیر نقش‌های برساخته شود، فرار می‌کند. او که قبلاً «خود» ش را به صورت تصویری بیرونی دیده و برای «قو»ها جیغ کشیده، در زمستانی که از سرگردانده (و نمی‌دانیم که چه بوده، انگار سلوکی رمزی است که باید در پرده بماند)، از جوجه اردکی زشت، به قویی زیبا بدل شده، اما این تغییر هنوز نمی‌تواند خودش را آشکار کند: چرا که «از دیدگاه روان‌شناختی، هنگام نزدیک شدن بخش ناخودآگاه شخصیت به هسته درونی «خود»، حالات همانندی آشکار می‌شود. به تعبیری دیگر، همزمان ترس شدید، جاذبه، تمایل برای رسیدن به خود و نیز عدم تمایل برای رسیدن به خود»<sup>۱</sup> تجربه می‌شود و این کشمکش، همان جایی است که جوجه اردک زشت سابق و قوی جوان جدید، با ترس و جاذبه به سمت قوهای دیگر می‌رود. او انتظار هر چیزی حتی مرگ را می‌کشد؛ چرا که با همه نزدیکی‌اش به «خود»، هنوز آن را در نیافته تا وقتی عکس خودش را در آب می‌بیند و مگر آب نشانه زایش «انسان نو»<sup>۲</sup> نیست. به این ترتیب، او بخش تازه متولد شده خودش را کشف می‌کند.

که یخ نزند، مجبور بود به این طرف و آن طرف شنا کند. اما جایی که او در آن شنا می‌کرد، هر شب بیشتر یخ می‌زد و تنگ و تنگ‌تر می‌شد.<sup>۳</sup> شناکردن اردک در محیط بسته‌ای که انتخاب کرده و گرفتار شدنش در یخ‌ها، بخش دیگری از چرخه شناخت فردیت است. در ظاهر او در مبارزه بزرگ با طبیعت گرفتار شده است و قدرت برابری ندارد، اما در واقع او به سمت شناخت «خود» می‌رود.

در طول فرآیند فردیت، ممکن است انسان بارها و بارها به پوچی برسد و احساس کند همه تجربه‌هایی که به دست آورده، هیچ کمکی به او نمی‌کند.

این شکل گرفتار شدن مسئله‌ای خودساخته (یا خود انتخابی)، در بسیاری از داستان‌های پربانی نیز اتفاق می‌افتد.<sup>۴</sup> قهرمان برای رسیدن به «خود»، به ورطه‌ای می‌افتد که ناچار به گذراندن آن است و در این جا زمستان است که با همه قدرت خود، روبه‌روی جوجه اردک ایستاده، اما وقتی همه راه‌ها بسته می‌شود و جوجه اردک در میانه یخ‌ها گیر می‌کند، عنصری نجات بخش وارد می‌شود؛ کشاورز با پوتینش یخ‌ها را می‌شکند و

